

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه جلسه گذشته

در بحث گذشته بیان کردیم که یکی از محورهایی که در این بحث استصحاب احکام شرایع سابقه باید مورد توجه قرار بگیرد این است که آیا این مطلب که ما بگوئیم اسلام ناسخ شرایع گذشته است، صحیح است یا خیر؟ اگر ما گفتیم اسلام ناسخ است، اگر آن دلیلی که دلالت بر نسخ دارد عمومیت داشته باشد، یعنی همه‌ی احکام شرایع گذشته منسوخ شده و حالا باید ببینیم اسلام در هر موردی چه می‌گوید و در موردی که سکوت دارد آن احکام شرایع گذشته برای ما به درد نمی‌خورد و باید به آن دلیل عمل کنیم و در نتیجه مجالی برای استصحاب باقی نمی‌ماند.

فرض اول: اگر گفتیم دلیلی داریم بر اینکه اسلام ناسخ جمیع احکام هست لا مجال للاستصحاب. چون یقین به ارتفاع داریم و دیگر شک نداریم.

فرض دوم: اگر گفتیم ما علم اجمالی داریم به اینکه برخی از احکام نسخ شده، اینجا باید ببینیم آیا در این علم اجمالی ما انحلال به وجود آمده یا خیر؟ این هم دو.

فرض سوم: اما فرض سوم این است که بگوئیم اسلام نه تنها ناسخ شرایع گذشته نیست بلکه احکام شریعت سابقه باقی است الا ما خرج بالدلیل و می‌گوید این حکم نسخ شده است. اگر ما این مدعا را داشته باشیم «الإسلام مؤيدٌ و ممضٍ للشرایع السابقة» و احکام شریعت سابقه را امضا کرده است.

حالا نظیر این تعبیری که در کلام مرحوم نائینی هم بود که می‌فرمود ما نیاز به امضا داریم و ما گفتیم برای امضا همین دلیل استصحاب کافی است. حالا اگر غیر از دلیل استصحاب یک دلیل اجتهادی بر این دلالت کند و نصی داشته باشیم بر اینکه اسلام احکام را تأیید کرده الا ما خرج بالدلیل، این هم مثل آن فرض اول، دیگر مجالی برای استصحاب برای ما باقی نمی‌گذارد. یعنی خود این ادله‌ی اجتهادی که الآن دارد بر اینکه این احکام امضا و تأیید شده الا ما خرج بالدلیل، آنچه که دلیل بر آن نداشتیم می‌گوئیم همان حکم باقی است. اما اگر آنچه دلیل بر تغییرش داریم می‌گوئیم تغییر پیدا کرده است.

دیروز اشاره کردیم که آیاتی در قرآن داریم که دلالت بر این دارد که قرآن ما که کتاب تشریع ما هست مصدق تورات و انجیل است. حالا آیاتش را اشاره کنم.

مثلاً در آیه 41 سوره بقره «وَأَمِنُوا بِمَا أُنْزِلَتْ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ»^[1] خدا می‌فرماید ایمان بیاورید خطابش به اهل کتاب است، یعنی به یهود و نصاری می‌فرماید به این قرآن ایمان بیاورید. این قرآن چه خصوصیتی دارد؟ «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ» یعنی مصدق کتاب شماست؛ مصدق تورات است؛ مصدق انجیل است. «و لا تكونوا أوّل کافر به» که دنباله‌ی آیه هم ولو خیلی بحث دارد ارتباط به مقصود ما ندارد.

در آیه 89 سوره بقره «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ» یعنی قرآن مصدق کتابی است که با آنهاست. «لِما مَعَهُمْ» یعنی تورات و انجیل.^[2]

باز نظیرش در آیه 101 سوره بقره است. اینجا مصدق را صفت رسول قرار داده «وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

بعد می‌آئیم در آیه 3 سوره آل عمران «نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» اینجا تعبیر معکم نیست «نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أُنْزِلَ التَّوْرَةُ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ»، باز این تعبیر «لِما بَيْنَ يَدَيْهِ» در بعضی از آیات دیگر هم آمده است.

در آیه 92 سوره انعام خداوند می‌فرماید: «و هذا كتاب أنزلناه مبارك مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ».

همچنین در آیه 50 سوره آل عمران^[3] «و مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ» را بیان می‌کند. در ادامه آیه می‌فرماید: «مِنَ التَّوْرَةِ» یعنی در بعضی از آیات که می‌گوید «لِما بَيْنَ يَدَيْهِ» اگر به صورت اجمال هست در آیه 50 سوره آل عمران «لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ». و یک اضافه‌ای هم در این آیه دارد «و لأجل لكم بعض الذي حرّم عليكم» یعنی بعض از آنچه که خداوند حرام کرده برای شما حلال می‌کند.

در آیه 46 سوره مائده دارد «فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ» که اینجا «لِما بَيْنَ يَدَيْهِ» را همان تورات قرار داده است.

ما در این آیات تصدیق، دو تعبیر داریم؛ یکی «لِما مَعَهُمْ» یا «معکم» و تعبیر دیگر «بَيْنَ يَدَيْ» می‌باشد که مراد از هر دو همان تورات است. حالا اول ببینیم مفسرین چه می‌گویند؟

کلامی را فخر رازی دارد نظیر آن کلام هم در مجمع البیان^[4] آمده است. مفسران عامه و خاصه می‌گویند دو احتمال در این تعبیر وجود دارد. در مجمع البیان احتمال اولی که ذکر می‌کند این است که فرموده «أمرهم بالتصديق بالقرآن وأخبرهم أن في تصديقهم بالقرآن تصديقاً منهم للتوراة لأن الذي في القرآن من الأمر بالإقرار بالنبوة لمحمد و تصديقه نظير الذي في التوراة و الإنجيل فإن فيهما البشارة بمحمد و بيان صفته». احتمال اول این است که بگوئیم قرآن مصدق تورات است. یعنی اگر کسی آمد قرآن را تصدیق کرد، این تورات را هم تصدیق کرده است. تصدیق قرآن تصدیق تورات است به این معنا که در تورات بشارت به آمدن رسول اکرم (ص) و آمدن یک کتاب کامل به عنوان قرآن داده شده و خود قرآن می‌آید آن بشارتی که در تورات و انجیل آمده آن بشارت را تصدیق می‌کند. یعنی خود تصدیق قرآن به معنای تصدیق بما جاء به التوراة است. ما جاء به التوراة، بشارت به رسول اکرم (ص) و آمدن این کتاب است.

پس اینکه می‌گوئیم قرآن مصدق است چون آن بشارتی که در آنها آمده قرآن هم همان را دلالت دارد.

احتمال دوم باز مجمع البیان می‌گوید: «و قيل معناه إنه يصدق بالتوراة لأن فيه دلالة أنه حقّ و أنه من عند الله» بگوئیم قرآن مصدّق تورات است، چون در قرآن آمده که تورات از ناحیه‌ی خداست، این هم یک احتمال دیگری است. بگوئیم چون قرآن می‌گوید «وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ»، قرآن می‌گوید تورات حقّ است و تورات من عند الله است. مصدّق یعنی همین معنا که این کتاب از ناحیه‌ی خدا آمده است. دیگر کاری به آن بشارت و اینکه در تورات و انجیل بشارتی راجع به نبی اکرم آمده نداریم. بعد مجمع البیان این دو احتمال را که می‌گوید «و الأول أوجه لأنه يكون حجةً عليهم» البته شبیه این استدلال در کلام فخر رازی هم هست و آن این است که: چون قرآن می‌خواهد بر اهل کتاب احتجاج کند بگوید در کتاب خودتان راجع به پیامبر آخر الزمان و کتاب او بشارت داده شده، این کتاب هم همان را تصدیق می‌کند. «لأنه يكون حجةً عليهم بأن جاء القرآن بصفة التي تقدّمت بها بشارة موسى و عيسى (عليهما السلام)». فخر رازی هم بعد از اینکه این دو احتمال را نقل می‌کند همین احتمالی که در مجمع البیان ترجیح داده شده را با همین استدلال ترجیح می‌دهد. فکر می‌کنم اگر شما در کلمات مفسرین بگردید بیشتر از این در آن پیدا نکنید.

یا بگوئیم مصدّق به این معناست که قرآن می‌گوید «التوراة حقّ من عند الله» که این احتمال را قبول نکردند. احتمال وجه‌تر آن است که بگوئیم همانطوری که تورات بشارت پیامبر و کتاب او را داده این قرآن هم همین را بیان می‌کند. لذا این کتاب هم چیزی را بیان می‌کند که تورات هم همان را بیان می‌کند مثل این است که یکی مطلبی را می‌گوید و دیگری هم همان مطلب را می‌گوید و می‌گویند کلام دیگری مصدّق آن شخص اول است. چون این کلام هم عین آن کلام است. خلاصه‌ی احتمالی به این برمی‌گردد که روی احتمال اول می‌گوئیم قرآن می‌گوید التوراة حقّ، اصلاً کاری به محتوا ندارد و روی احتمال دوم می‌گوئیم قرآن کلامی را گفته که تورات هم همان کلام را گفته، قرآن می‌گوید مصدق برای تورات است.

ما اگر بخواهیم یک دقت اصولی در اینجا کنیم یعنی روی ضوابط اجتهادی پیش بیایم – ما باشیم و این تعبیر «مصدق لما معكم» – اگر احتمالی که هیچ یک از این دو بزرگوار قبول نکردند مرحوم طبرسی و فخر رازی که بگوئیم قرآن مصدق تورات است، یعنی «أنه جاء من عند الله و أنه حقّ» آیا این مصدق را به همین محدود کنیم که از ناحیه‌ی خدا آمده است اولاً اهل کتاب که در این تردید نداشتند و ثانیاً این چه فایده‌ای دارد؟ آیا عظمتی برای خود این قرآن می‌شود؟ اینکه عظمتی برای قرآن نمی‌شود و حقانیت قرآن را اثبات نمی‌کند. لذا روی این جهت این دو نفر گفتند باید برویم سراغ احتمال دوم و بگوئیم قرآن هم چیزی آورده که تورات هم همان را آورده ولی به نظر می‌رسد این تعبیر «لما معكم» و «بین یدیه» ظهور در تصدیق مجموعش هم دارد. یعنی قرآن علاوه بر اینکه می‌گوید این حق است، علاوه بر اینکه می‌گوید آن بشارت آمده، علاوه بر همه‌ی اینها، آنچه را که در اینها هم وجود دارد تصدیق می‌کند. تصدیق به معنای امضاست، معنایش تأیید است چطور ما از جهت اعتقادی معتقدیم که اگر کسی نبوت رسول اکرم را قبول کند، اما نبوت حضرت عیسی را قبول نکند این در حقیقت نبوت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را هم قبول نکرده است! این را همه آقایان در کلام تصریح می‌کنند یعنی الآن هم یکی از اعتقادات ما باید این باشد که «أن موسى كان نبيا، أن عيسى كان نبياً» و اینها را به عنوان انبیاء قبول داشته باشیم. قرآن هم می‌گوید ما این کتاب را تصدیق می‌کنیم.

آقایان ظاهر کلامشان این است که تصدیق یا در اصل این است که این کتاب از ناحیه‌ی خداست و یا در خصوص این مسئله‌ی بشارت، ما می‌گوئیم چرا؟ به چه دلیل شما منحصر به این می‌کنید؟

کلمه‌ی «مصدق» یا «مصدقاً لما معكم»، اطلاقی است اقتضا نمی‌کند که جمیع آنچه در تورات واقعی است را قرآن تصدیق کند إلا ما خرج بالدلیل. بعداً ممکن است بگوئیم دلیل گفته این حرام، حلال شده و ما می‌دانیم دین اسلام ولو اینکه دین خاتم است، ولو دین جامع است اما یک تسهیلاتی در آن قرار داده شده و از جمله آن اینکه بعضی از محرمات شریعت سابقه و شرایع سابقه برداشته شده است. اما بنای اولیه‌ی قرآن و اسلام چیست؟ بنای اولیه اسلام این است که تصدیق کند آنچه در تورات است. تصدیق می‌کند آنچه در انجیل است. انجیل کتاب تشریعی نیست و متضمن بیان احکام نبوده، البته معروف این است ولو اینکه من یک وقتی مطالعه می‌کردم احکام مختصری را دارد ولی بنایش بر این نبوده که به عنوان کتاب تشریع باشد، غالباً به همان

احکام دین قبل مراجعه می‌کردند، این قرآن هم مصدق است. مصدق است باید همه‌ی اینها را مصدق باشد، چرا؟ من عرضم این است که هیچ قرینه‌ای نداریم که این را محدود کنیم به اینکه مصدق فقط در ناحیه‌ی همان بشارت است. بگوئیم در تورات بشارت آمده و قرآن هم همین بشارت را مطرح می‌کند.

اگر گفتیم اسلام شرایع دیگر را تصدیق می‌کند و ده برابر آن هم قوانین را اضافه و تکمیل می‌کند و مدعای اصلی ما این است و مجالی برای استصحاب باقی نمی‌ماند چون همه‌ی آن احکام امضا شده است. اگر مثل مثال دیروز شما گفتید در قوم حضرت موسی ارتداد موجب قتل است، دیگر نیازی به استصحاب ندارید چرا که اسلام آمده همان را تأیید کرده. دیروز عرض کردم یک وقت به آن تعلیل تمسک می‌کنیم «[ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعَجَلِ](#)»، می‌گوئیم این موضوع برای وجوب قتل مرتد است و تعلیل است. باز هم گفتیم نیاز به استصحاب نداریم، اما اگر گفتیم این تعلیل را کنار بگذاریم استصحاب می‌کنیم حالا هم می‌گوئیم اگر پای تأیید و تصدیق به میدان آمد باز نیازی به استصحاب نداریم می‌گوئیم همان وجوب قتل مرتد که در شریعت حضرت موسی است برای ما هم کافی است. اسلام مصدق است. «[مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ](#)» «[مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ](#)» مصدق یعنی تمامش إلا ما خرج بالدلیل، ما برایش راه را باز می‌گذاریم اگر مواردی داشتیم.

همین که متعارف هست در السنه که این شرایع به حسب عقول بشر هر شریعتی شریعت قبل را تکمیل می‌کرد. حالا ما اگر راجع به اسلام می‌آئیم این حرف را می‌زنیم، راجع به شرایع گذشته هم همین حرف را می‌زنیم و می‌گوئیم شریعت حضرت عیسی شریعت گذشته را تکمیل کرد، شریعت حضرت موسی شریعت گذشته را تکمیل کرد. در آنجا هم کسی می‌گوید شریعت ابراهیم نسخ شریعت قبل شد؟

در سیزده سال اولی که رسول خدا(ص) به رسالت مبعوث شدند و کثیری از احکام در مکه بیان نشده بود و در مدینه آرام آرام بیان شد، این مردم مکلف به آنچه که در شریعت سابقه بود، نبودند؟ این چیزی است که به ذهن قاصر آمده و جایی هم دیده نشده است. اگر واقعاً یک مطلب محکمی بر رد این داشته باشید علی عینی و واقعاً باید پذیرفت. یعنی ما چیزی نداریم بگوئیم الا اینکه من می‌گویم این یک مقدار تتبع بیشتر لازم دارد. من یک مقدار زیادی تفاسیر را دیدم که راجع به این «[مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ](#)» یک مقدار توقف کنند، گویا از روی هم نوشتند! کثیری از تفاسیر اهل سنت از روی هم نوشتند، نگاه نکنید گاهی اوقات دو سه تا قفسه‌ی کتابخانه تفاسیر اهل سنت است، کثیرشان از روی هم نوشتند! اما تفاسیر شیعه انصافاً نکات مختلفی دارد و هر کدام مطلب مفصل‌تری دارند. باز ببینید اگر مطلبی در آیات و روایات پیدا کردید بفرمائید.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ [\(وَ آمَنُوا بِمَا أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَٰ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِنِّي فَاتَّقُونَ\)](#) بقره: 41.

[2] □ [\(وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ\)](#). بقره: 89.

[3] □ [لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا أَمْرَ اللَّهِ وَ أَطِيعُوا أَمْرَ عِمْرَانَ: 50.](#)

[4] □ ثم قال مخاطباً لليهود «[وَ آمَنُوا](#)» أي صدقوا «[بِمَا أَنزَلْتُ](#)» على محمد (ص) من القرآن لأنه منزل من السماء إلى الأرض «[مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ](#)» من التوراة أمرهم بالتصديق بالقرآن و أخبرهم أن في تصديقهم بالقرآن تصديقاً منهم للتوراة لأن الذي في القرآن من الأمر بالإقرار بالنبوة لمحمد (ص) و تصديقه نظير الذي في التوراة و الإنجيل فإن فيهما البشارة بمحمد (ص) و بيان صفته فالقرآن مصدق لهما و قبل معناه أنه يصدق بالتوراة و الإنجيل فإن فيهما البشارة بمحمد (ص) و بيان صفته فالقرآن

مصدق لهما و قيل معناه أنه يصدق بالتوراة لأن فيه الدلالة على أنه حق و أنه من عند الله و الأول أوجه لأنه يكون حجة عليهم بأن جاء القرآن بالصفة التي تقدمت بها بشارة موسى و عيسى(عليهما السلام). (مجمع البيان1: 209)